

## درباره شرایط امکان اشتغال به «علوم انسانی»

حسین مصباحیان\*

### چکیده

این مقاله تلاش کرده است تا از چالشی به نام چالش «اشتغال به علوم انسانی» سخن به میان آورد و در باب شرایط امکان چنین اشتغالی طرح مطلب کند. در جهت چنین رویکردی، طرح و بررسی سه پرسش اصلی در کانون توجه این مقاله قرار گرفته است: نخست اینکه اصولاً فلسفه علوم انسانی چیست؟ دوم اینکه فلسفه آموزش علوم انسانی چیست؟ و سوم اینکه روش یا روش‌های منطبق با چنان فلسفه‌ای از علوم انسانی و آموزش این علوم کدامند؟ پاسخ به پرسش اول و دوم به ترتیب با ارجاع به تعریف ارتگالی گاست از فلسفه (فلسفه به مثابه دلتنگی - دلتنگی برای جایی که اینجا نیست) و تعریف دریدا از آموزش (آموزش به مثابه مسئولیت - مسئولیت برای به پرسش کشیدن واقعیت جهت وادار کردن آن برای پذیرفتن وضعیتی متفاوت) پی گیری شده است و پاسخ به پرسش دوم عمدتاً با ارجاع به پائولو فریره و از طریق نقد روش انباشت محوری یا آموزش به مثابه بانکداری<sup>۱</sup> و ضرورت توجه به روش مشارکتی<sup>۲</sup> و رهایی بخشی<sup>۳</sup> امر آموزش. بنا بر این اگر قرار باشد اشتغال به علوم انسانی (و نه اشتغال در علوم انسانی یعنی نان خوردن از علوم انسانی) صورت گیرد، سه شرط لازم است: نخست اینکه علوم انسانی باید همواره نسبت به وضع موجود انسان ناراضی باقی بماند. (گاست) دوم اینکه مسئول است که این ناراضیتی را به حوزه عمومی بکشاند و خود را

---

\* استادیار گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

1. Banking Education
2. Participatory Education
3. Emancipatory Education

نسبت به دیگری مسئول بدانند. (دریدا) و سوم اینکه روشی از آموزش علوم انسانی باید ترویج یابد که به جای ذخیره گذاری دانش در ذهن دانشجوی، او را در امر خواندن، گفتگو کردن، اندیشیدن و نوشتن، آنهم به منظور گشودن سینه واقعیت برای ظهور امکانات جدید مشارکت دهد. (فریره) تبیین و تحلیل هر یک از این سه شرط، به عهده سه بخش اصلی مقاله نهاده شده است. مقاله با استخراج سه نتیجه به سرانجام رسیده است: نخست اینکه موضوعات «اشتغال به علوم انسانی» و «اشتغال در (ارتزاق از طریق) علوم انسانی» به ترتیب شروط ذهنی و عینی امری واحد یعنی مسئله «تأسیس علوم انسانی در ایران» هستند و از اینرو تا آن حد موضوعاتی در هم تنیده‌اند که مشکل بتوان یکی را بدون عطف به دیگری پیش برد؛ دوم اینکه، آنچه در مسئولیت محافل آکادمیک، متفکران و نظریه پردازان علوم انسانی است، پرداختن به مسئله «اشتغال به علوم انسانی» است، حتی اگر مسئله «اشتغال در علوم انسانی» را موضوع کار خود قرار داده باشند؛ و؛ سوم اینکه «اشتغال به علوم انسانی» جز از طریق خواندن، گفتگو کردن، اندیشیدن و نوشتن، آنهم به منظور گشودن سینه واقعیت برای ظهور امکانات جدید (و) یا به عبارت دیگر از طریق توجهی بنیادی به فلسفه این علوم و فلسفه و روش آموزش آنها) حاصل نمی‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** اشتغال به علوم انسانی، فلسفه به مثابه نارضایتی، اخلاق مسئولیت، دیگری، آموزش مشارکتی.

## مقدمه

این نوشته در صدد است تا نشان دهد که آنچه سبب تضعیف موقعیت «علوم انسانی»<sup>۱</sup>

۱. علوم انسانی علوم انسانی به رشته‌های دانشگاهی «ای» اطلاق می‌شود که موضوع آن مطالعه «موقعیت انسان» (Human Condition) از طریق بکار گرفتن روش‌های تحلیلی (Analytical)، انتقادی (Critical) و نظریه پردازانه (Speculative) است. علوم انسانی از اینرو، در نخستین گام با علوم طبیعی و اجتماعی که عمدتاً مبتنی بر روش‌های تجربی هستند، متمایز می‌شوند. در باب اینکه چه رشته‌هایی، به طور مشخص، می‌توانند ذیل علوم انسانی تعریف شوند، مجادلات زیادی در گرفته است. اما آنچه تقریباً همگان بر آن اتفاق نظر دارند این است که رشته‌هایی همچون فلسفه، تاریخ (گاه تاریخ را مادر علوم انسانی دانسته‌اند)، حقوق، ادبیات، دین، زبان شناسی، هنرهای نمایشی و دیداری (Visual